

غزل شماره ۳۴۰

من که از آتشِ دل چون خم می در جو شتم
مهر بر لب زده، خون می خورم و خاموشم

تصدِ جان است طمع در لبِ جانان کردن
تو مرا بین که در این کار به جان می گو شتم

من کی آزاد شوم از غمِ دل؟ چون هر دم
هندوی زلفِ بتی حلقه کند در گو شتم

حاشَ بِللهِ که نیم معتقدِ طاعتِ خویش
این قدر هست که که که قدحی می نوشم

هست امیدم که علیرغمِ عدو روزِ جزا
فیضِ عَفْوِش نهد بارِ کُنه بر دوشم

پدرم روضهٔ رضوان به دوکندم بفروخت
من چرا ملکِ جهان را به جوی نفروشم؟!

خرقهٔ پوشی من از غایتِ دین داری نیست
پرده ای بر سرِ صدِ عیبِ نهان می پوشم

من که خواهم که تو شوم به جز از راقِ خم
چه کنم که سخنِ پیرمغانِ تو شوم؟

گر از این دست زندِ مطربِ مجلسِ ره عشق
شعرِ حافظِ ببرد وقتِ سماعِ از هوشم

تفسیر فال

فعلاً نمی‌توانی حرفی بزنی، بنابراین بهتر است که سکوت کنی و راز خود را فاش نسازی. در دنیای امروز، برای دستیابی به ثروت و مال دنیا بسیار تلاش می‌کنی، زیرا خوشبختی را در جمع‌آوری ثروت و دارایی‌های مادی می‌بینی. اما باید به همین مالی که داری قانع باشی و از آن بهره‌برداری کنی. همواره به یاد داشته باش که هرگز نباید ایمان خود را در برابر پول زیر پا بگذاری؛ زیرا با این کار بار گناهانت افزایش خواهد یافت و ممکن است نتیجه‌ای ناگوار برای

تو به همراه داشته باشد. بهترین راه این است که مسیر صحیح و راستین را انتخاب کنی تا بتوانی به موفقیت واقعی دست یابی. ان شاء الله که آینده‌ای روشن و پر از برکت پیش روی تو باشد.

به کوشش : پارسی دی

منبع تفسیرها: آلامتو و سلام دنیا